



▶ عمارت‌های بلند
کلیان را از راه دور
نمایی می‌دهد

در بیروت گروه‌های خبری از خبرگزاری‌هایی مثل رویترز و آسوشیتدپرس کاملاً با برنامه‌ریزی عمل می‌کنند. یک اکیپ پشتیبانی، ملزومات خبری را رفع و رجوع می‌کند و مدیر خبری بخش خاورمیانه‌ای بنگاه‌های مختلف خبری همه خبرنگاران را هر روز آنچنان هماهنگ می‌کند که هیچ نقطه خیرسازی پوشیده نماند. شبکه‌های عربی البته در لبنان پوشش خبری بهتری دارند، آشنایی با منطقه باعث شده که در رفتن و آمدن‌ها دچار مشکل نشوند و کارشان به بلد راه هم نیفتد، این است که به محض حمله زمینی اسرائیل به مارون الراس خبرنگار الجزیره درست از همان جایی گزارش می‌دهد که تانک‌های اسرائیلی دیده می‌شوند. با این احوال بضاعت ما در همین حد و حدودی است که در روزنامه‌های ایرانی و چند شبکه تلویزیونی مختصر می‌شود. نهایتاً گزارشی از بیروت و گفت‌وگو با مردم کوچه و بازار.

■ ■ ■

باغ‌های موز را پشت سر می‌گذاریم و بعد از انگورستان‌های کم‌ارتفاع که برگ‌ها بر زمین نشسته‌اند می‌گذریم، صور درست مقابل ما است. شهری که هیچ‌کس را دور و برت نمی‌بینی. «میلا» کنار ساحل را گرفته و پیش می‌راند. پدر و مادر، دوست و آشناهایش در منطقه مسیحی نشین صور منتظرند. مدرسه‌ای که اتاق‌هایش را آوارگان پر کرده‌اند و حتی بر پشت‌بام‌ها نیز هستند. آفتاب گرم است و می‌سوزاند، زیراندازی پهن کرده‌اند در حیاط مدرسه و هر خانواده گله‌ای جا را تصاحب کرده‌اند. صدای هلی‌کوپترها نه از دور و نه از نزدیک می‌آید. می‌خواهیم به پشت‌بام برویم، بلکه ببینیم عرب دشدادش پوش راهمان را می‌بندد و به عربی بدوبیراهی نثار می‌کند.

خوشبختانه ناسزا را به هر زبانی می‌توان فهمید از شدت هیجان گوینده‌اش. یاد بیروت می‌افتم. در اغذیه‌فروشی جوان پرهیبت لبنانی تا فهمید ما ایرانی هستیم گفت چند کلمه‌ای فارسی می‌داند و جایپتان خالی چند بدوبیره فارسی را برایمان شرح داد که معنایش را نمی‌دانست و می‌گفت یک دوست ایرانی اینها را آموزش داده است. کسی می‌آید و ما را از پله‌های پشت‌بام با سلام و صلوات پایین می‌آورد و دل‌داری می‌دهد که طرف اعصاب درستی ندارد و حق می‌دهیم وقتی همان خانه که همه سرمایه‌اش بوده را اسرائیل جلوی چشم‌مانش با خاک یکسان کرده، انتظار شیرینی دادن نمی‌رود. میلا هنوز با اقوامش احوال‌پرسیان است.

چند زنی جمع شده‌اند و گریه می‌کنند، برای آنها که رفته‌اند و آنها که مانده‌اند. بعد جمع می‌شوند بر سر حصیری که دو معلول سی و چندساله افتاده‌اند بر زمین. تنها گردنشان را می‌جنبانند، نه اسرائیل را می‌شناسند و نه حزب‌الله را، گاهی خرناسی می‌کشند که نمی‌توان دانست از شادی است یا غم، مادری مگس‌ها را از سرشان می‌راند. خانواده میلا سوار بر وانتی می‌شوند و بچه‌ها به ماشین «میلا» می‌آیند، باید جمع‌تر نشست و رفت. نگاه آن چشمان بی‌دست و پا و کج و معوج بر ما می‌افتد، کسی سرشان را می‌بوسد و چیزی می‌گوید و گریه می‌کنند. باید همین‌جا بمانند، نه پای فرار دارند و نه حال گریز. هلیکوپترها نزدیک‌ترند، راه می‌افتیم، بیروت امن است، خبرنگاران عکس‌ها را می‌فرستند و پولشان را می‌گیرند، «میلا» پنجره‌ها را بالا می‌دهد که خاک خفه‌مان نکنند.

ما به هتلی می‌رویم که وان دارد و صبحانه سه نوع میوه می‌دهند. «میلا» پیاده می‌شود، خانواده‌اش ماشین را هل می‌دهند و بعد آب می‌ریزد به حلقوم ماشین تا خنک شود. یک دروزی می‌گوید: شما ایرانی هستید، ایرانی یعنی پولدار، چون زیرپایش نفت است. شب همه‌جا را پوشانده، صدای اف ۱۶ اسرائیل می‌آید، از ما زودتر به بیروت می‌رسد، در صندوق عقب می‌نشینم، احمد برادرزاده میلا پلیس است، گوشی موبایلش را روشن می‌کند تا صدای یک مارش نظامی که دوست دارد را بشنوم. دود آگروز می‌زند به صورت‌مان. حوله‌های هتل تمیز است. «میلا» درست روبه‌روی هتل پیاده‌مان می‌کند. قرآن را آهسته می‌بندد.

تیر چراغ‌برق اما اثری از شلیک موشک نیست. در ماشینی که تنها راه می‌سپریم، فقط یک گروه از خبرنگاران بودند که از ما پیش افتاده‌اند. خبرنگاران بیشترین مسافران صور و جنوب لبنان هستند. وضع خبررسانی در لبنان بیشتر به ماراتن شبیه است که ما خبرنگاران ایرانی چه این گروه شرق و فارس و چه العالم و تلویزیون ایران در این مسابقه عقبند. عکس‌ها و خبرها، آنقدر سریع مخابره می‌شود که خبرنگار ایرانی تا بیاید و بجنبند، خبر بعدی هم آمده است.

نگاه

با این چند روزی که ما از لبنان دیدیم به نظر می‌آید، دولت در این ولایت هیچ کاره است و بیشتر کارش گرفتن عوارض و مواضع است. وگرنه کار و بار لبنان بیشتر به دست گروه‌ها و طوایف و مذاهب است و این وسط هر که تعداد هوادار بیشتر داشته باشد و یا نفوذ مالی‌اش بیشتر باشد می‌تواند راهی به دولت پیدا کند و حرفش را که قبلاً به کرسی نشانده به زیور دولت نیز آراسته کند. ارتشی در کار نیست. اختلاف هم که میان سه رئیس حکومت که نبیه بری شیعه رئیس مجلس، سنوره نخست‌وزیر سنی و امیل لحود مسیحی بسیار است و در جنوب هم حزب‌الله سرگرم جنگ با اسرائیل. با این حساب در دوره صلح که دولت مالیات و عوارض می‌گیرد و اگر خوب کار کند چند تایی مدرسه می‌سازد و پل و خیابان و جنگ هم باشد دولت به محاق می‌رود و هر وقتی موضعی می‌گیرد. با این حال و روز وضعیت سیاسی و اجتماعی لبنان کاملاً منحصر به فرد است. لبنانی‌ها مردمان زرتنگ و با فرهنگی هستند که در این شوربای سیاسی و فرهنگی باز هم گلیمشان را از آب درآورده‌اند. طوری که به هر حال لبنان آباد است و تورم در ده سال گذشته کمتر سیر صعودی داشته و این را هم به حساب آوریم که لبنان کشوری سرتا‌پا مصرفی است و تولیداتش یا در عرصه کشاورزی است و مرکبات معروفش و دیگر تولید خدمات توریستی که این مهمترین صنعت لبنان نیز هر چند وقت یک‌بار با حمله اسرائیل بر باد می‌رود. خصوصاً امسال که اسرائیل درست وقتی حمله کرد که آغاز فصل درآمدهای لبنانی‌ها بود.

از همین است که حداقل در ابتدا ممکن است مجبور به همزیستی مسالمت‌آمیز باهم شوند و بعداً به جایی برسند تا این همزیستی به همراهی تبدیل شود و این وضع که نمی‌توان خوب یا بد توصیف‌اش کرد این قابلیت را به لبنان داده که امید داشته باشد به آینده‌ای خوش. اگر نقش بزرگ آن چهار یا پنج میلیون لبنانی که در اطراف و اکناف به سر می‌برند را هم در نظر بگیریم که بعد از هر خرابی دوباره سرمایه‌شان را که در برزیل و کشورهای اروپایی و آمریکایی است به لبنان می‌آورند در نظر بگیریم می‌توان دریافت که چرا هنوز این سرزمین بعد از چند بار زمین خوردن باز سرپا ایستاده است.

چند میلیون نفر لبنانی خارج از این سرزمین مثل امدادگران به موقع می‌رسند و با این دولت مرکزی که حال مزاحمت ندارد کارها را راه می‌اندازند. این خاصیت بی‌دولتی باعث شده تا لبنان نسبت به همسایه‌ها وضع خرابی بهتری داشته باشد وگرنه مردم لبنان چندان دل‌خوشی از دولت ندارند. میان‌شان لطیفه‌ای هست که نشان می‌دهد بعضی وزیر وزرا چه راه رسمی دارند. می‌گویند یک‌بار وزیر عمران فرانسه وزیر عمران لبنان را به خانه‌اش دعوت کرد که اتفاقاً خانه‌ای زیبا و دل‌باز بود. وزیر لبنانی از همتایش می‌پرسد این خانه را چطور ساختی فرانسوی می‌گوید من چند فرودگاه و اتوبان و پل ساختم و این خانه عواید آن خدمات است. چند وقت بعد وزیر فرانسوی مهمان وزیر لبنانی است در خانه‌ای که قصری است برای خودش. همان سؤال را می‌کند و وزیر لبنانی به دوردست‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید: قرار است یک فرودگاهی آنجا ساخته شود، این خانه از عواید آن فرودگاه است.

از صیدا باید گذشت تا به صور رسید، هر دو بندر هستند و با این حساب در معرض موشک اسرائیلی که ناوهایشان مقابل بنادر می‌ایستند و شهر را به توپ می‌بندند. صیدا هنوز جمعیتی در خود دارد و از آنجا که مسیحی و سنی در شهر بسیاریند، آنچنان مورد حمله نبوده، این است که مانند بیروت، صیدا هم در جنگ حد دارد، فقط منطقه شیعه‌نشین. صور اما چنین نیست. کثرت شیعیان بندر تمور، حملات اسرائیل را افزوده است. میلا از جایی می‌رود که به جز تابلوی صیدا چیزی از بندر نمی‌بینیم، عباس دوربین را می‌آورد بالا که عکس بگیرد.

میلا به هر زبانی می‌گوید که نگیر. تهران که آمدیم دانستیم برای چه، ما درست از منطقه دروزی نشین‌ها می‌گذشتیم و این دروزی‌ها چندان مناسبات خوبی با شیعیان ندارند و ممکن بود با یک فلاش دستگیرمان کنند. اما دروزی‌جماعت چطور آدم‌هایی هستند، متأسفانه اطلاعات درست و درمانی از این فرقه اسلامی نه در ایران و نه لبنان پیدا نشد که نشد.

مسئول فرهنگی سفارت که ۱۸ سالی در لبنان سر می‌کند نیز چندان بیشتر از ما نمی‌داند. هرچه هست دروزی‌ها را می‌توان در مناطق کوهستانی جنوب لبنان دید. شلوارهای مشکی به پا دارند که تا حدی شبیه «دبیت» است که لره‌های بختیاری می‌پوشند اما جلوی شلوار پلیسه خورده است و همین از «دبیت» متفاوتش می‌کند. مردانی که در روستاهای کوچک و بزرگ کنار جاده ایستاده‌اند و بی‌خیال جنگ حرفی می‌زنند و چایی می‌نوشند، سبیل‌های پت و پهنی دارند که میان اعراب آنقدرها متداول نیست. می‌گویند دروزی‌ها چندان به آداب مذهب معتقد نیستند، اعتقاداتشان اختلاطی میان تناسخ‌هندیان تا حرف و حدیث‌های علی‌اللهی‌ها. سردهسته دروزی‌های لبنان ولید جنبلاط است که در شمال بیروت زندگی می‌کنند و به حزب‌الله نظر خوشی ندارد. به جایی می‌رسیم که جاده از آسفالت خالی است. گوشه و کنار ماشین‌هایی بی‌حاصل افتاده است. بنزین تمام کرده‌اند و در این گل و لای مانده‌اند. با اینکه یک ماشین هم زده است به



▶ در خیابان
صیدا قرار گرفته در جاده صور به صیدا

